



محمد عالم افتخار

«ترس از دانستن» هر فرد و ملتی را بیچاره می سازد!

برای مقابله با بیماری های کمر درد و زانو درد و گرفتگی های عضلات؛ پی دارو میگشتم. صاحب دواخانه؛ قسم غیر عادی از جا بلند شده و مرا در آغوش کشید و به آرام چوکی کنارش به نشستن وادارم کرد.

خلاصه؛ آشناهای دیرین بر آمدیم.

در جریان گفت و شنودیکه پیش آمد؛ گفتم: پس از گرفتاری به این تکالیف؛ وادار شدم تا مطالعات و جستجو هایی هم در مورد تندرستی و نا تندرستی و بیماری ها و عوامل و درمان های آنها بکنم؛ به تلخی دریافتم که من و همچو من ها؛ تا کدام اندازه از دانش ها و اطلاعاتی که در زمان ما هست و حتی مفت و ارزان دست یافتنی است؛ پرت و بیخبر استیم و الا چه به آسانی میتوانستیم «طیب خود باشیم» و مهمتر از آن؛ مانع ناتندرستی و درد و مشقت شده موفقانه «وقایه به از تداوی» را عملی گردانیم!
به شوخی گفت: " آخر به سخن خودتان؛ «ترس از دانستن» داریم؛ پدر میراثی و عرفی و شرعی!"

باز هم تنها شما بوده اید که در مورد خودتان و دردتان تحقیق نموده اید؛ دیگر ها خصوصاً که جور هم نباشند و راه و چاره را هم ندانند؛ مگر به مدد حضرت عزرائیل؛ از کدام نکته آگاهی یابند؟ همین است که هرچه نسخه بپیچید؛ کورکورانه پیروی میکنند؛ آسان گرفتار مواد مخدر و زهری میشوند و اگر امکانات داشته باشند؛ هی پاکستان و هندوستان میدوند و اگر احياناً جور هم شوند؛ نمیدانند که چه به چه بود؟ مانند حاجی صاحب ها؛ که همین امسال نود میلیون دالر را از این وطن بدبخت بُردند و به پای بُت شیطان و دهن ابلیس ریختند تا گناه هایشان را بتکانند!!!
اینکه گناهی بود و نبود و ریخت و نریخت؟؟!!!... گم کنید؛ میگویند:
«خری از روی خری؛ به خری گفت که خری!»

شاید همه ما در همین ضرب المثل؛ گم و گور شویم!
آشنایم که عمری از هم دور افتاده بودیم؛ تحصیلات بلند طبی و دوائی کرده و بر علاوه خیلی ها تجربیات از بیماران و مردمان فکرأ بیمار و گرفتار؛ خرمن نموده بود. بسی بحث و فحص جالب و جذاب و کشال راه انداخت تا حدیکه توپ بایسکیل من از هوای داغ "پنچر" شد!
او کتاب ها و مقالات مرا تا اندازه غیر قابل باور؛ خوانده بود و حتی چیز های بسیار قدیمی را که من گم و تلف کرده بودم؛ محفوظ داشت و حاضر شد عرض کاپی و استنساخ به من بدهد.
درین ضمن از یک مقاله زمان اقامتم در هند؛ یاد آور شده افزود که اگر دساتیر همین مقاله را خود در مورد خود عملی میکردید؛ حالا مشکل کمتر میداشتید!
و خواهش کرد که آنرا بازخوانی و تجدید نشر نمایم.
محتوای این نوشتار فراموشم شده بود و تنها شکل مغشوشی از عنوان آنرا؛ در گوگل سرچ کردم که خوشبختانه در صفحه ای از ویبسایت وزین «آوای زنان افغانستان» پیدا شد؛ منتها مهمترین تصویر مطرح را در خود نداشت. در ادامه جستجو به متن کامل دست یافتم که اینک خدمت تقدیم میگردد و قصه شنیدنی درد و دارو و درمان باشد به بعد؛ انشاءالله!

آنچه باید افغان ها از آن بترسند؛ ترس از «دانستن» است!

www.ariaye.com/dari9/siasi/eftekhar2.html



وقتی صبحگاهان ضمن گردش و گذری از یک جاده یا پارک؛ به مناظری از این دست روبرو میشویم؛ بسته به اینکه خود ما کی باشیم؛ چه جهانی داشته باشیم و شناخت و اطلاعات مان از جهان بشری و کتله های آن به کدام حدود و کوائف باشد و از روحيات و باور ها و گرفتاری های بشری؛ چه اندازه انتباه گرفته و نسبت به آنها تقاهم و احساس و تفکر نموده بتوانیم؛ ممکن است یکی از چندین مورد نسبتاً اساسی آتی برای مان پیش آید:

نخست :

فرد یا خانواده و خاندانی که شباهنگام اینجا؛ بیرون و دور از معابد معلوم و معین مراسم و مناسک اینگونه پیچیده انجام داده بر درختی معمولی اینهمه بند و علم و نماد و نشانهء رنگارنگ تنیده و افراشته و در پای آن اینهمه شمع و نذر و عطر و عود...نثار کرده؛ چه نیاز ها و مقاصد و مراد ها و فکرهایی داشته است؟

دوم :

شاید این؛ بقایای سلسله عملیات و نمایشات جادویی برای روانگردانی و شفایابی بیمار یا بیماران صعب العلاج است.

سوم :

شاید این مراسم و مناسکی ناشناخته و غیر معمول از دید ما برای وصلت و به هم رسیدن دلداده گانی میباشند.

چهارم :

شاید پیامد یک شادی بزرگ از رهگذر بازیافتن عزیزی گمشده، گنجی گرانبها و یا مراد دیگر چون نایل شدن به فرزند است.

پنجم :

شاید طی این مراسم و مریا خصم و حریفی کلان و سخت سر؛ جادو گردیده و رد بلاهای متصوره از جانب او مدنظر میباشند.

ششم :

شاید اینجا نیاشات و تضرعاتی برای بگوان و خدایی قهار و مستاصل کننده به عمل آمده و هدف؛ بر سر رحم آوردن اوست!

با اینهمه چرا این درخت عادی و مشخص؛ چرا این گوشه راه عام؛ باز چرا دل شب و باز چرا... و باز چرا... و باز چرا...؟؟؟

راستی؛ وقتی قرار است؛ مسایل روحی - عقیدتی ی اینجا و هر جا و هر کجا با ابزارها و مکانیزم های عقلانی و منطقی؛ به سنجش در آید؛ همچو شاید ها و باید ها و چون ها و چرا ها در کلیه موارد نیاید؛ مطرح گردد؟

پاسخ نمیتواند منفی باشد ولی عده زیاد - نه نه ؛اغلب - اکثریت مطلق!- دوست دارند تنها در مورد دیگران عقلانی باشند و داوری و دادگری نمایند؛ ولی در طرف خودشان و سنخ (همانند) شان «کلوخ دیوار است»؛ نه تنها کلوخ دیوار است؛ بلکه ورود ممنوع است و حرف و سخن و تحلیل و ارزیابی و مقایسه و تعمیم و استنتاج و داوری و دادگری تحریم شده و غیر قابل تأمل و برداشت و گذشت میباشند! بنده فقط با طمانیت خاطر تام عرض میکنم که کس یا کسانی که این بند و بساط و مراتب و مراسم و مریای بالا را به راه انداخته اند؛ در بسا چیزها با من و شما -هرکی و هر جایی که استیم- سنخیت دارند. او و یا آنان کاملاً و مطلقاً مانند من و شما و عین من و شما میبودند؛ فقط مشروط بر اینکه از فردای تولد - در عین محیط رشد و رسش و خانواده و دایره عقیدتی و فرهنگی ی ما قرار میگرفتند؛ اصلاً و ابداً مهم نبود که از کدام پدر و مادر و مذهب و قبیله و ملیتی نطفه بسته بودند و به دنیا آمده بودند. برعکس من و شما؛ هم عین او یا همانها می بودیم فقط مشروط بر اینکه از فردای تولد در عین محیط رشد و رسش و خانواده و دایره عقیدتی و فرهنگی ی او یا آنها قرار داده میشدیم؛ اصلاً و ابداً هم مهم نبود که از کدام پدر و مادر و مذهب و ملیتی نطفه بسته بودیم و به دنیا آمده بودیم! هر باور و فلسفه و سفسطه ای که با این حقیقت مسجل ساینفیک؛ مشکل دارد؛ مطمئن ترین راه حل آن؛ **تجربه** میباشند.

بیانید با توافق و تفاهم هرچه گسترده تر جهانی؛ ده ، صد، هزار کودک نوزاد را از فردای تولد همزمان؛ تغییر محیط رشد و رسش و پرورش بدهیم؛ نتایجی که در ده سال آتی بروز میگردد؛ ما را به کدام چیزها میرساند؟

آیا به اصالت نطفه ای و خونی و محیط درون رحمی و جوهریت مذهبی و قبیلوی و ملیتی آبایی - اجدادی یا اصالت و تعیین کننده گی ی محیط تلقینی و تقلیدی و آموزشی و پرورشی!؟

ناگفته نماند که این مورد نزد علم (ساینس) امروز و محیط های آکادمیک غرب و شرق معلوم و مسجل است؛ ولی مشکل این میباشند که همه آنچه علماً حل شده و اثبات شده است؛ با منافع و استراتژی ها و غایه

های قدرت های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و مذهبی و فرهنگی مسلط بر جهان یا بر این و آن بخش جهان و بر این و آن کشور انطباق ندارد و چه بسا شدیداً با این منافع و استراتژی های و غایه ها در ضدیت واقع می باشد.

لذا آنچه در دنیای امروز تعیین کننده است؛ علم و ساینس و جهان شناسی و بشر شناسی ی ساینتفیک یا **حقیقت** و حقانیت نیست بلکه **منافع** و استراتژی های و غایه های قلدورانه و بالنتیجه **سفسطه** و **جهل** و **جهل** مرکب می باشد.

حقیقت کبیر این است :

پهنا و ابعاد «تولید علم» و ساینس و فن (تکنالوژی) که در قرن بیستم میلادی نصیب نوع بشر گردیده با مجموع کشفیات و یافته ها و شناخته های آدمیزاد در گذشته یعنی از روزگاران شکستن و استعمال «سنگ» و کشف و مهار «آتش» به این طرف؛ به مراتب بیشتر است.

این حد و مقدار عظیم «تولید علم» با تکنولوژی های مربوط؛ قطعاً کفایت میکند که تمامی افراد روی زمین خاصاً جوانان و نسل های بالنده؛ به «جهان شناسی ی ساینتفیک» مجهز گردند و از غل و زنجیر جهل و نادانی و سفسطه و اوهام و احلام رهایی یابند و بالنتیجه از حیوان بارکش و برده و بنده کسانی از نوع خویش بودن آزاد شوند.

اما دو واقعیت سرسخت و یک توهم (فوبیا)ی ریشه دار مانع نیل توده های بشری به این مدارج و مقامات است:

1 - اینکه علی الرغم تفاوت های ظاهری و آرایش های سطحی و فریبنده در ساختار های قدرت سیاسی و شیوه های اعمال سلطه بر مردمان تغییری اساسی حادث نگردیده و حتی حاکمیت های به اصطلاح

مدرن دنیای امروز بیش از پیش بر شیوه های قرون وسطایی و ماقبل قرون وسطایی اعمال سلطه متوسل شده اند. به تکنیک ها و ترفند های استعمار کهن و نوین منجمله پروسه های «بازی شیطانی» دقت نمائید!

2 - اینکه قدرت های حاکمه در طول تاریخ بشر- به شمول قرن 20 و 21 اصصاً و سایر افراد مؤثر ذینفع در نادان و حیوان نگهداشتن مردمان عموماً؛ با انگیزه های غریزی و مهارت های عقلانی؛ پیوسته «تولید جهل» و سفسطه و طامات و خرافات نموده اند که حدود و مقادیر آنها ده ها هزاران برابر «تولید علم» و ساینس می باشد .

بدتر و نامیمون تر اینکه؛ همه یا اغلب جهل و سفسطه و طامات و خرافات تولید شده و انبار گشته طی قرون؛ با شیر مادر و تغذیه رشدی در فواصل 0 تا 6 - 10 ساله گی ی عامه فرزندان بشری به آنان «خورانیده» میشود و جزء وجود و بخصوص بخش جدایی ناپذیر روح و روان ایشان میگردد.



اما علوم و دانش های بشری را جز به ندرت و به مقادیر کم و ناقص و ناتوان درین برههء اساسی زنده گانی و رشد و رسش فرزندان بشری؛ راه نیست و این حالت؛ یادگیری علوم و دانستن های نو و نجات

بخش و انسانساز را برای مراحل بعد نیز به اشکالات عدیده روحی - روانی مواجه میگرداند. (البته این ملاحظه صرف نظر از محکومیت به بیسوادی و محرومیت از تعلیم و تحصیل و تسهیلات مدنی مکمل است!)

ولی فوبیای «ترس از علم» و «ترس از دانستن»؛ بدتر و فاجعه انگیز تر از همه میباشد. درست است که این فوبیا خود؛ محصول بدآموزی و بد بارآمده گی ی فرزندان آدمی در کودکی و در ناتوانی و بی اراده گی و بیچاره گی طبیعی ی آنان است. ولی واقعیت بالذات و تبعات منحصر به خویشتن را داراست.

بر مبنای این فوبیا؛ افراد روحاً معذب میباشند که با آموختن علوم و کسب اطلاعات زیاد؛ چیز های زیادی را ممکن است از دست بدهند به ویژه که دیده بروند اطلاعات جدید با اندرونی های ذهن و روان شان که نمیدانند و نمی توانند هم بدانند که از کجا شده است؛ کم یا بیش تفاوت و تضاد دارد. این نیروی مقاومتی که در بسیاری ها به راستی غول آسا میباشد؛ به ساده گی تشریح و تصریح شده نمیتواند و نیازمند تحلیلات روانشناسانهء دامنه داری است.

اما گونه های تبارز و عملکرد آن؛ فقط در ترسیدن متعارف از علم و دانستن؛ ختم نمیگردد؛ بی میلی و بی انگیزه و کم انگیزه بودن در برابر یادگیری دانش ها و اطلاعات سخت گرانبها و گران به دست آمده نوع مان که اصلاً بایستی بسیار شور انگیز و لذت بخش و غرور آفرین هم باشد؛ از تبعات و تبارزات مزمن و دامنه دار همین فوبیا و فاکتور های ایجادگر این فوبیاست.

علاوه بر این ساده گیری ماتریال های آموختنی؛ سطحی و سرسری گذشتن از کنار آنها، خود فریبی های دیگر نظیر بازی با جزء ها و مقولات و احکام و ادای بیش فهمی و جامع الکمالاتی برای خود و برای دیگران در آوردن هم میتواند ادامه همین بیماری و ناهنجاری ی روحی - روانی باشد.

البته پذیرفتنی است که یاد گیری و آموختن و خود آموزی «کار» است؛ انرژی و انگیزه و ماحول و ابزار ها و امکانات و مشوق ها و مهارت ها و ورزیده گی ها و همه آنچه را که کار پیدی یا دماغی ضرورت دارد؛ ایجاب میکند.

ولی بخصوص کسانی را مد نظر گیرید که داعیه های رفتن به آسمانها؛ سازماندهی و رهبری جنبش ها و انقلاب ها و سازنده گی های متنوع اجتماعی را هم دارند؛ ولی در آموختن و عمیق آموختن و خویشتن و همگان خویش را به سطوح تخصص های مربوط و اطلاعات و ورزیده گی های ملزوم رسانیدن تقریباً هیچ نمیکند یا نمیخواهند و یا نمیتوانند مصدر امری و ثمری شوند. بیشترین مدعیان سیاست و کیاست چپ و راست در افغانستان ما از این قماش اند.

تکرار مکررات تهوع آور برنامه ها و بیانیه ها و شعار ها و تحلیل ها و تفسیرها و به اصطلاح سازماندهی ها و خط کشی های کودکانه میان خودی ها و بیگانه ها، از کاه؛ کوه ساختن و از شکسته ها و افتاده ها پهلوان و قهرمان درست کردن (یعنی با علم نمودن الگو ها و سرمشق های ناتوان و نامؤثر؛ هدف و مقصد و مدعا را خوار داشتن) و جز اینها طی 20-30 سال اخیر به اصطلاح کمال و جمال هرکاره های مان در دولت و جوامع مدنی و مقامات پیشوایی و رهبری لاهوتی و ناسوتی بوده است. از تبارزات مفتضاحانه تر بیماری باید گذشت که سخت حوصله سوز و جانگداز است!

در همین حال کشور ما پس از یک دورهء شوم به قهقرا کشانیده شدن خونین و پر تلفات و پر فاجعهء ماقبل قرون وسطایی («شر و فساد» زده گی و «طالبان» زده گی که به قول رسای حنا ربانی وزیر خارجه پاکستان «فرانکنشتاین» بود و هست 1)؛ دوران اسیر و محصور بودن مستقیم در چنگال جهانخوران امپریالیستی (حدوداً 50 دولت و ارتش بیگانه) را طی میکند و تا هنوز هیچ نیرو و سازمان و متفکر چپی و راستی و عتیقه و معاصر نمای مان در برابر این بغرنجترین و پر چالشترین اوضاع ممکن برای یک کشور و ملت در قرن 20 و 21 حتی به لحاظ نظری و اندیشه ای حایز یک شبه الترنا تیف و شبه «نقشهء راه خروج» نشده است و نتوانسته است بشود.

در همین حال؛ بانگی در خور اعتنا از جوانی در این سرزمین بلند شده است که به دلیل چند صباح سخنگوی حامد کرزی رئیس جمهور نامنهاد دوره اشغال بودن؛ طبعاً اطلاعات و دانستنی های معینی دارد و به دلیل همین اطلاعات و دانستنی های معین در صدر سیاست و سیاست بازی؛ بانگش پر نیرو و سخنش با وزن و نگرانی اش؛ سزاوار جدی گرفتن است.

درست نیست که من اینجا خاطر نشان نمایم که جز به حساب روی جوانان و کتله جوانان عملاً موجود در افغانستان کنونی؛ به سایر حرف ها و حدیث های جناب وحید عمر؛ مکث و سخنی ندارم و نمی توانم داشته باشم.

در همین راستای مشخص؛ عمده ترین حرف جناب وحید عمر این است که طی دوران ده سال اخیر؛ افغانستان صاحب کمیت بزرگی از جوانان تحصیل کرده و جهان دیده و صاحب تخصص گردیده است. البته جناب وحید عمر این حقیقت امیدآفرین را جایی مطرح نمیکنند که دوره ای چون ساختمان و بازسازی افغانستان پیش روی باشد؛ ایشان این فاکت را درست در قبال احتمال شدید ایجاد خلی قدرت سیاسی در آینده نزدیک افغانستان و خطر پراساخته شدن این خلا توسط طالبان و نیرو های نیابتی بیحد مرتجع پاکستان و همسویان و همخوینانشان؛ به میان کشیده اند؛ لذا حاصل این میشود که این کتله بزرگ جوانان دنیا دیده و تحصیل کرده و تماس یافته با عصر و زمان؛ بایست مصدر امر تاریخی شوند یعنی اینکه به نیروی سیاسی و رزمی ای مبدل گردند که سرنوشت کشور را حسب مقتضیات و امکانات عصر حاضر رقم زنند و نگذارند که هیولای فرانگشتاینی (یا موجودات فراهم شده از محتویات قبور مرده گان قرن 6 و 7 عیسیایی) مجدداً بر این سرزمین نفرین شده استیلا یابند و از آن گورستان همگون همسالان و همعصران خود درست نمایند.

بنده شدیداً آرزو دارم که بیانیه و اظهاریه جناب وحید عمر؛ بیشتر از پوچاق خربوزه که نزد خر می افتد؛ جایگاه و پایگاه و ارزش و اثرمندی پیدا نماید و درست به خاطر تحقق چنین مأمولی؛ تأکید میدارم که در هر حال ما نخست باید آدم باشیم و به مقتضای آدم بودن تمامی و یا لاقلاً آن حصه از دستاورد ها و کشفیات و دانسته های بشری را «ازخود» نمائیم که برای اینهمه آرمانها و احتیاجات و درمانده گی ها یگانه ثروت و غنیمت مورد نیاز مان میباشد.

بنده با اینکه درین راستا نوشته ها و تالیفات قابل ملاحظه دارم؛ اما در مقدمه یک چنین بحث و اندیشیدن و رستاخیز بزرگ؛ نیکو دیدم نگارش و تألیف خیلی فشرده و ساده و فهمای یک همفرهنگ ارجمند را پیشکش جوانان مورد نظر و همه آنان که خویشتن را بخشی از این پویه و پویش میسمارند؛ نمایم که از بخت سعد؛ اجازه مشروط انتشار آن در موارد مشابه حاصل است؛ ولی باید متذکر شوم که این سطح دانش ها و اطلاعات بیشتر اکادمیک است و تنها جوانان باسواد و صاحب فکر و مایه های علمی بانیست آنها را مورد استفاده و غور و بحث و فحص قرار دهند. این مباحث و مراتب را نه ممکن و نه مفید است که میان توده های عوام محروم از سواد عادی و مقدمات حداقل تصورات علمی ببریم:

جوانان وطن !

دانش و «جهانشناسی ساینتفیک» یگانه جهانشناسی درست و کار ساز و اعجازگر بشری را دریابید! جز دانش و «دانستن» ساینتفیک و راه جویی از طریق آن؛ افغانها و آدمیان همسرنوشت با آنان هیچ چیزی برای تحرک و مانور پیروزمندانه در دنیای امروزی و فردایی ندارند!

جز این؛ حتی ما و دیگران؛ آدم و بشر شمرده نخواهیم شد!

لذا من از بوزینه و گوسفند و گاو و گراز ... چیزی نمیخواهم و بر آنان سخن و پیامی ندارم؛ چونکه نمیتوانم داشته باشم!

متن PDF کتابواره برگزیده را از اینجا دانلود فرمائید:

چرا تاریخ می‌خوانیم؟ از بازخوانی تاریخ بشر چه بهره‌ای می‌بریم؟

تاریخ و تمدن و فرهنگ:

تاریخ و علم تاریخ:

- ارتباط تاریخ با تمدن و فرهنگ
- سنتیزه و همزیستی تمدنها؟
- ایستایی و پویایی تمدنی

جامعه و دین و حاکمیت :

- پیدایش خانواده و عشیره
- پیدایش دین و عبادت
- پیدایش مفهوم خیر و شر، فضیلت و رذیلت
- پیدایش حاکمیت
- پیدایش پادشاهیها و دینهای فراگیر
- ورود خدای یکتای بی‌همتا به‌عرصه دین

جریان تاریخ در دیدگاه دینی:

- آفرینش جهان
- آفرینش انسان
- جریان تاریخ
- فرجام جهان و انسان

پا ورقی افزوده:

برای روشن شدن مطلب؛ لطفاً این خبر های کوتاه مرتبط را مرور نمایید:

۱۳۹۰ اسفند ۱۳، شنبه

در ساختن طالبان چندین کشور شریک بودند

http://www.razaqmamoon.com/2012/03/blog-post_9576.html



به گزارش فارس در اسلام‌آباد، "حنا ربانی" وزیر امور خارجه پاکستان در گفت‌وگو با خبرنگاران، اظهار داشت: باید عملکرد فعلی پاکستان را بدون در نظر گرفتن اقدامات گذشته این کشور مورد بررسی قرار داد. وی تأکید کرد که تمام کشورهایایی که در ایجاد "فرانکنشتاین" (طالبان) سهیم بوده‌اند باید مورد سرزنش قرار گیرند.

ربانی با رد این موضوع که پاکستان به دنبال عمق استراتژیک در افغانستان است، گفت: با این حال اگر پاکستان به دنبال هر نوع عمق استراتژیک در افغانستان است، به طور قطع از طریق اقدام نظامی یا جنگ نیابتی نمی‌تواند به آن دست پیدا کند بلکه تنها راه دستیابی به آن، اعتمادسازی میان اسلام‌آباد و دولت افغانستان است. برخی رسانه‌های پاکستانی بر این باورند که این اظهارات در واقع نوعی تغییر سیاست پاکستان است. به نوشته روزنامه "داون" پاکستان، این تغییر سیاست درست زمانی انجام شده است که مذاکره با طالبان علنی شده و نقش پاکستان به عنوان یک واسطه‌ی طرف و صادق به خاطر حمایت‌های این کشور از طالبان زیر سنوال رفته است. وزیر امور خارجه پاکستان افزود: ایجاد روابط پایدار و دوستانه با افغانستان چیزی است که مطلوب آینده پاکستان است. وی با اشاره به درخواست هفته گذشته "یوسف رضا گیلانی" نخست وزیر پاکستان برای انجام مذاکرات بین‌الافغانی، گفت: هدف از طرح این ایده این بوده که افغان‌ها بتوانند در سطح "لویه جرگه" (مجلس ملی افغانستان) درباره چارچوب وسیع‌تر مذاکرات صلح تصمیم‌گیری کنند. در عین حال وی تصریح کرد که این روند پیشنهادی در مقابل مذاکرات قطر به رهبری آمریکا، نیست. ربانی این 2 روند را مکمل یکدیگر دانست.

اشاره ربانی به این که کشورهای زیادی باید به خاطر ایجاد فرانکشنتاین جوابگو باشند، به این است که علاوه بر پاکستان کشورهای غربی مانند آمریکا و انگلیس نیز دست داشتند اما اکنون تمام اتهامات به اسلام‌آباد وارد است. داستان فرانکشنتاین، قصه دکتری بود که با استفاده از قسمت‌های مختلف بدن مردگان، مخلوقی را بوجود آورد و با بهره‌گیری از نیروی الکتریسته رعد و برق به او جان بخشید تا حدی که به صورت موجودی مستقل به حرکت درآمد و به تدریج از حیطه کنترل دکتر فرانکشنتاین خارج شد. اعتقاد بر این است که طالبان و القاعده نیز مخلوق سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای منطقه و فرامنطقه هستند که برخی از آنان مانند پاکستان و آمریکا بارها به دست داشتن در ایجاد آن اعتراف کرده‌اند.

- 2

«فرانکشنتاین» در اصل معروف‌ترین اثر بانوی نویسنده انگلیسی «مری شلی» آن‌هم در سن ۱۹ سالگی است. ایده اولیه نوشتن این کتاب را «لرد بایرون» شاعر رمانتیک انگلیسی و از دوستان خانواده‌ی شری‌ها پیشنهاد کرده بود. فرانکشنتاین اولین بار در سال ۱۸۱۸ منتشر شد ولی شهرت خود را بیش از هر چیز مدیون اقتباس‌های سینمایی اش می‌باشد. از روی این اثر بیش از ۳۰ اقتباس سینمایی یا تلویزیونی ساخته شده است. حدود یک (دو) دهه پیش، هنگامی که صدام به دست نیروهای ناتو اسیر شد، مایکل مور، مستند ساز معروف آمریکایی نوشت که:

"ما فرانکشنتاین خود را دستگیر کردیم"...

اسامه بن لادن نیز یکی از مخلوقات فرانکشنتاینی غرب صلیبی/ صهیونی امروز بود که زمانی توسط سرویس‌های اطلاعاتی غرب برکشیده شد و در رأس سازمانی به نام القاعده قرار گرفت، بوسیله صهیونیست‌ها (آنچنانکه اسناد چارلی ویلسون نشان می‌دهد و در فیلمی به نام "جنگ چارلی ویلسون" نیز به نمایش در آمده) مسلح شد تا در افغانستان بجنگد و میلیاردها دلار از سوی رژیم سعودی و البته به دستور ارباب صهیونیست در اختیارش گذاشته شد و زمانی هم به عنوان بهانه لشکر کشی آمریکا به خاورمیانه عَم گردید.